

# طلاق از همسر اشرافی به خاطر ازدواج دختر

گروه حوادث - مونا خوش‌خو | مرد باغبان که همسر ثروتمندش را سدا راهی برای ازدواج

تنها فرزندشان می‌دید به بهانه خوشبختی دخترش، همسر خود را طلاق داد.



مجله جا گذاشته‌ام. اما نمی‌توانستم به خودم اجازه دهم که به علاقه‌ام به او را برای کسی بازگو کنم. تا این که پدرم از موضوع باخبر شد. اما به من پیشنهاد کرد او را برای همیشه فراموش کنم. چرا که او ازدواج ما را غیرممکن می‌دانست. بنابراین تصمیم گرفتم فکرش را از ذهنم بیرون کنم. حدود یک سال بعد، پدرم فوت کرد و من مجبور

به گزارش خبرنگار ما، زن و مرد مقابل قاضی دادگاه خانواده نشستند که رئیس محکمه از شاکی خواست درباره علت درخواست طلاقش توضیح دهد.

مرد که خود را خسرو معرفی می‌کرد درباره سرنوشت زندگی‌اش گفت: در ۲۰ سالگی و پس از دریافت دیپلم، همراه پدرم که یک باغبان حرفه‌ای بود و مشرتربان خاصی هم داشت به بزرگترین و مجلل‌ترین خانه‌ها و باغ‌های شمال تهران می‌رفتم تا فوت و فن کار را از او یاد بگیرم. به خاطر بیماری، چند وقتی از شروع کارم گذشته بود که پدرم نشانی خانه‌ای را داد و از من خواست برای انجام کارهای باغبانی به آنجا بروم.

چند روزی از شروع کارم گذشته بود که متوجه نگاه‌های معنادار دختر جوان صاحبخانه شدم. در حالی که با دیدن او دستپاچه شده بودم بریده بریده سلام کردم و او هم گفت: تو پسرشکی؟ پسر حاج عباس باغبان؟ پس چرا خودش نیامده؟ البته کار تو هم خوبه. از پدرت یاد گرفتی؟ و...

به قدری تند و تند و پشت سر هم سؤال می‌کرد که حتی نمی‌توانستم به یکی از آنها پاسخ دهم. به همین دلیل از خجالت سر به زیر انداختم و گفتم خانم اجازه می‌دهید من به کارم برسم؟ و...

آن روز پس از پایان کارم از صاحبخانه انعامی دریافت کردم که هرگز تصورش را هم نمی‌کردم. مدتی گذشت اما من دائم به دختر صاحبخانه فکر می‌کردم و احساس می‌کردم چیزی را در آن خانه

بعد هم با کمک خانواده همسرمان خانه‌ای تهیه کرده و زندگی مشترکمان شروع شد. اوایل زندگی خوب و خوشی داشتیم اما وقتی پس از سه سال درباره بچه‌دار شدن با همسر صحبت کردم او به شدت مخالفت کرد و گفت: بچه، مخارج دارد و ما نمی‌توانیم از عهد‌هاش برآییم. پس از شنیدن حرف‌های همسرمان شدت شوکه شدم. چرا که تصور نمی‌کردم همسرمان در مورد من اینچنین فکر کند. اما بالاخره پس از چند سال او هم برای بچه‌دار شدن علاقه نشان داد و خدا هم دختر زیبایی به ما داد. البته توقعات همسرمان همچنان خیلی بیشتر از توانم بود. با این حال به‌سختی کار می‌کردم تا همسر و فرزندم راحت‌تر زندگی کنند. بالاخره تنها دخترمان بزرگ شد و به دانشگاه رفت و فوق‌لیسانس گرفت. حالا هم در مقطع دکترا درس می‌خواند و البته در همین ایام به یکی از همکلاس‌هایش دلپسته شده اما به دلیل اینکه پسر مورد علاقه‌اش اهل شهرستان است و خانواده ثروتمندی هم ندارد همسرمان شدت مخالف ازدواج‌شان است. متأسفانه تاکنون نیز هر چه تلاش

کردم تا رضایتش را جلب کنم، بی‌فایده بود و او همچنان بشدت با این وصلت مخالف است. حتی دخترم دست به خودکشی زده اما همسرمان با دیدن وضعیت و وخامت حال دخترمان باز هم بر مخالفتش پافشاری می‌کند. وقتی هم اعلام کرد در صورت این وصلت از من جدا می‌شود چاره‌ای جز پذیرش خواسته‌اش ندیدم. اما به خاطر خوشبختی دخترم می‌خواهم او با مرد مورد علاقه‌اش ازدواج کند و به آرزویش برسد.

در ادامه جلسه دادگاه، زربین هم گفت: شوهرم در شأن و شخصیت خانواده ما نبود. اما به دلیل اینکه کمکم کرد تا به زندگی بازگردم خود را مدیونش می‌دیدم. بنابراین با او ازدواج کردم. اما هرگز اجازه نمی‌دهم که دخترم نیز گرفتار سرنوشت من شود. اما حالا که همسر بر ازدواج آنها اصرار دارد حاضرم با بخشش همه حق و حقوقم از او جدا شوم تا شاهد رنج‌های زندگی دخترم نباشم. قاضی عموزادی پس از شنیدن اظهارات این زوج وقتی با اصرار و پافشاری آنها برای طلاق روبه‌رو شد حکم طلاق را صادر کرد.